

# گلچین

## نامه‌ی خداحافظی

سه سال از اولین روزی که مجله‌ی رشد نوجوان را دریافت کردم، می‌گذرد. حالا دیگر وقت خداحافظی فرا رسیده است. ولی من ارتباط خود را با شما قطع نمی‌کنم و سعی می‌کنم هم‌چنان از طریق نامه با شما در ارتباط باشم. امیدوارم مجله‌ی رشد جوان هم مانند نوجوان زیبا و جوان‌پسند باشد. خداوند شما و همکارانتان را در پناه خود حفظ کند.

زهرا جعفری فرد / قائم‌شهر

## برگزیده‌های مسابقه‌ی «فریبنده‌ی نوجوان»

در شماره‌ی قبل «گلدان» آثار برگزیده‌ی تصویرگری مسابقه‌ی فریبنده‌ی نوجوان را دیدید. حالا نوبت اعلام اسامی برگزیده‌های بخش مکتوب است؛ یعنی کسانی که در بخش داستان، شعر، قطعه‌ی ادبی و... مطلب برای این مسابقه فرستادند. بی‌هیچ مقدمه‌ای اسامی برگزیدگان و در ادامه بخشی از آثار برگزیده را می‌خوانید:

ندا طاهری‌پور از همدان، یاسمن رفیع‌زاده از کرج، پردیس جنتی از گلپایگان و آرش کمانگر از سنندج. با تشکر از زهرا خان‌محمدی از زنجان

## یک فریب، یک خطر

گاهی اوقات چوپانان گوسفندان خود را با یونجه و علف فریب می‌دهند.

گاهی اوقات مردم فریب تبلیغ‌های واهی شرکت‌ها و کارخانه‌ها را می‌خورند.

فریب پول، فریب شهرت، فریب قدرت و...

در زندگی چیزهای فریبنده‌ی زیادی وجود دارد، چیزهایی که آدم را وسوسه می‌کند. چه بسیارند انسان‌هایی که به دلیل وسوسه‌های واهی از مسیر زندگی خود مایل شده‌اند و حتی خدا را از یاد برده‌اند.

همه ممکن است فریب ظواهر دنیا را بخورند، اما اشخاصی که بلنداندیش هستند کمتر از انسان‌های ظاهر بین در این خطر هستند.

یاسمن رفیع‌زاده / از کرج

## حباب‌های لحظه‌ای

زندگی در هر ثانیه موضوعی برای فریفتن دارد. گاه مستی ارزن، چنان تب و تاب در دل کوچک یک گنجشک می‌اندازد که لحظه‌ای به خطر دام فکر نمی‌کند. یا سرخی و گرمای یک شعله‌ی آتش کودکی را تحریک به بازی با کبریت می‌کند.

فریبنده‌ها و لذت‌های مادی همیشه وجود دارند. آن کس شهامت دارد که بدون هیچ افسوس از آن‌ها عبور کند. نکته‌ی مهم این‌جاست که فریبنده‌ها را نباید با احساس‌ها اشتباه گرفت. بوییدن یک گل سرخ یا خیره‌شدن به ماه دلیل بر فریبده‌بودن آن‌ها نیست و بالعکس ارتباط با یک ناشناس از طریق رایانه، لزوماً به معنای وجود عشق و احساسی واقعی نیست و چه بسا هیجان، کنجکاوی و حسی گذرا باشد.

خلاصه این‌که فریبنده‌هایی که نگاه‌های انسان را جذب می‌کنند، مانند حباب‌اند. لحظه‌ای هستند و لحظه‌ای بعد رفته‌اند!

پردیس جنتی / ۱۲ ساله / از گلپایگان

# نمکدان

## نحوه مصرف

دکتر: «از شربتتی که دفعه قبل برایت نوشته بودم، خوردی؟»  
بیمار: «نه دکتر جان!»  
دکتر: «یعنی چه؟ چرا نخوردی؟»  
بیمار: «آخر رویش نوشته بود در شیشه بسته بماند!»  
بتول شکوهی دوست / اصفهان

## غیبت پشه‌ها

از یک پشه می‌پرسند: «شما پشه‌ها چرا زمستون پیداتون نیست؟»  
جواب می‌دهد: «نیست که نیست! نه که تابستون خیلی رفتارتون خوبه، می‌خوان زمستونم بیایم!»  
زینب همایی / اهواز

## تعیین کنید نوع عبارت را!

معلم: «من یک میلیونر هستم» چه عبارتی است؟  
دانش آموز: «آقا اجازه؟ دروغ محض است!»  
میینا داوری / شهریار

## دلیل مهاجرت

معلم: «چرا پرنده‌ها زمستان از شمال به جنوب پرواز می‌کنند؟»  
دانش آموز: «خب آقا آخه پیاده که خیلی راهه!»  
نیلوفر رحمانی / قزوین

شاید تو برنده شوی

## یک خاطره مدرسه‌ای

مدرسه پر از خاطره است؛ خاطره بیست گرفتن‌ها و شاگرد اول شدن‌ها، خاطره زنگ‌های تفریح و تفریح‌های چند دقیقه‌ای، خاطره زنگ‌های ریاضی و عددها و رقم‌ها، خاطره دیر آمدن‌ها و دزدکی وارد شدن‌ها، خاطره انشاهای صمیمی و هزار و یک خاطره دیگر.

شما چه خاطره‌ای از مدرسه دارید که برای بقیه جذاب باشد؟ مهم نیست خاطره‌تان خنده‌دار است یا غمناک، مهم نیست کوتاه است یا بلند، مهم نیست که پایانش خوش باشد یا ناخوش... مهم این است که خاطره خود خود شما باشد و کسی شبیه‌اش را نداشته باشد.

این هم آخرین مسابقه مجله رشد نوجوان در سال تحصیلی ۹۰-۹۱. برای شرکت در این مسابقه سه ماه وقت دارید (یعنی تا پایان تیر ماه). برای شرکت در این مسابقه کافی است که یکی از خاطره‌های مدرسه‌ای‌تان را روی کاغذ بنویسید و به نشانی مجله رشد نوجوان بفرستید. ما به صاحبان بهترین آثار جایزه می‌دهیم و نوشته‌هایشان را در بخش گلدان چاپ می‌کنیم.

تذکر: درست است که عنوان این مسابقه، «یک خاطره مدرسه‌ای» است، اما نوشته شما می‌تواند در هر قالبی باشد؛ از شعر گرفته تا داستان، از قطعه گرفته تا یادداشت خودمان، از نثر و شعر طنز گرفته تا همان خاطره که در عنوان مسابقه آمده است. همین حالا شروع کنید و ببینید به‌یاد ماندنی‌ترین خاطره مدرسه‌ای شما کدام بوده است.





# زیر ذره بین

## دوست خوبم، زهرا! بیک محمدی از تهران!

این که داستانی نسبتاً بلند را با نثری به نسبت روان نوشته‌ای و آن را با خطی خوش برای رشد نوجوان فرستاده‌ای، نشان از علاقه و دقت تو هم در نوشتن و هم در رعایت اصول نامه‌نویسی و فرستادن اثر برای مجله دارد.

اما اگر بخواهم به بزرگ‌ترین ضعف داستان «یک اشتباه کوچولو» اشاره کنم، باید بگویم که شخصیت‌های این داستان «سیاه» و «سفید» هستند؛ یعنی یکی از آن‌ها در نهایت خوبی و دیگری سرشار از بدی است. خلق چنین شخصیت‌هایی آن هم صرفاً با نسبت دادن چند صفت یا حکم کلی (و نه تصویر کردن از طریق رفتارها و عکس‌العمل‌ها در متن زندگی) موجب شده است داستان تو سرنوشته‌ی مشابه بعضی سریال‌های تلویزیون پیدا کند؛ مخاطب اثر تو را باورپذیر نمی‌یابد!

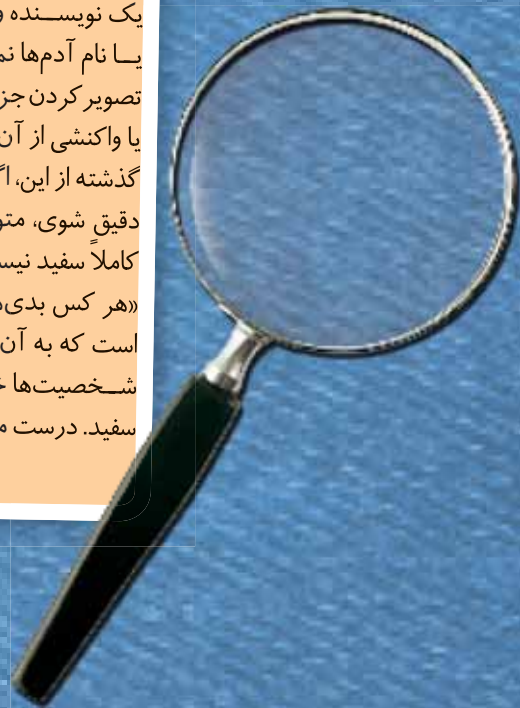
یک نویسنده و هنرمند حرف‌هایی می‌داند که از ظاهر یا نام آدم‌ها نمی‌توان درباره‌شان قضاوت کرد و برای تصویر کردن جزئی‌ترین خصوصیات ناپسند هم باید عمل یا واکنشی از آن‌ها به عنوان شاهد ذکر شود.

گذشته از این، اگر خوب به اطرافت نگاه کنی و در آدم‌ها دقیق شوی، متوجه می‌شوی هیچ آدمی کاملاً سیاه یا کاملاً سفید نیست. حتماً تو هم این جمله را شنیده‌ای که «هر کس بدی‌هایی دارد دیگه!» این جمله، همان چیزی است که به آن اشاره کردم. معروف است که می‌گویند شخصیت‌ها خاکستری هستند؛ یعنی ترکیبی از سیاه و سفید. درست مثل آدم‌های واقعی!

موفق باشی!

«به جرئت می‌توانم بگویم صبا زیباترین و پولدارترین دانش‌آموز کلاس من است. چشم‌های درشت و عسلی‌رنگ دارد. پوستش به رنگ برف است و لب و دهان کوچکی دارد، به خاطر همین چهره‌ی زیبایش، همیشه به دیگران فخر می‌فروشد. فاطمه نیز درس‌خوان‌ترین دانش‌آموز کلاس است، ولی قیافه‌ی چندان زیبایی ندارد.

همه‌ی بچه‌های کلاس دوست داشتند به نحوی با صبا رابطه برقرار کنند. بعضی‌ها به خاطر چهره‌اش و بعضی‌ها هم به خاطر دارایی‌هایش. من هم از آن دسته افرادی بودم که دوست داشتم با او رابطه‌ای داشته باشم. صبا همیشه به فاطمه حسودی می‌کرد؛ چون نمره‌های فاطمه از صبا خیلی بیشتر بود، هر چند نمره‌های صبا خیلی هم پایین نبود. صبا باهوش بود، ولی از هوشش بهره‌ای نمی‌برد. نمرات فاطمه هر روز و هر روز بهتر می‌شد و از آن طرف هم حسودی صبا به فاطمه افزایش می‌یافت، ولی فاطمه هیچ توجهی به کارهای صبا نمی‌کرد...»





# کار یک کلمات نور

گردآوری و ترجمه: بهزاد گودرزی

در شماره قبل در مطلبی با عنوان «کمی درباره جُک جدی حرف بزنیم» نمونه‌هایی از جک‌های مدرسه‌ای کشورهای دیگر را برای‌تان ترجمه کردیم. هم دسته‌های دیگر از جک‌های غیر فارسی را برای‌تان گلچین کرده‌ایم که از یک نظر به هم شبیه‌اند، این جک‌ها بعد از برگشتن به زبان فارسی، شکل کاریکلماتور پیدا کرده‌اند؛ یعنی چیزی بین شعر و نثر و طنز که در آن با کلمه‌ها و زبان بازی می‌شود.

ماه به خورشید گفت: «گول هیکل بزرگت رو نخور، عمراً آگه بذارم شبا بیرون بیای!»

شکر به شیر می‌گوید: «توی قهوه می‌بینمت!»

درختی به درختی دیگر گفت: «خوب ما را این‌جا کاشته‌اندها!»

دیروز لنزهایم را برعکس گذاشتم، خودم را دیدم!

می‌دونی باحال چیه؟ این که یک باغبان را جایی بکارندا!

می‌دونی باحال چیه؟ این که یک موتور دستش را دراز کنه تا ببیند باران می‌بارد یا نه!

می‌دونی باحال چیه؟ این که از یک خرس پاندا عکس رنگی بگیرندا!

یک آقای چاق بود که وقتی می‌رفت تلویزیون، توی همه کانال‌ها پخش می‌شد.

یک بچه آنقدر کوتاه قد بود که کله‌اش بوی پا می‌داد.

دیواری به دیوار دیگر گفت: «اون کُنج می‌بینمت!»